

و مسكون النايه و بالغين الميع ارض لعم و قول بال له و دعا و احد مع الفار
تفت بالفخ در یافتن و در استن و گرفتن و بختین زیرک و باهوشند
و جست شدن **تقیف** نام در قبیل است و سر که بسیار تر و متد
با یعنی مالک و تشدید قاف نیز آمده است **مع اللام قولون** بالفخ
سکون و غمزه و سلبان و بشه مالک و او کوچک سخت که بر رویه شود
فبفاری آزار بخ گویند تا لیل بعد غمزه جمع **تقلان** بالفخ و روی که تبه نشیند
کذا فی القاموس و فی الفخ آنچه نماند از چیزی او مالک زنون و در
از چیزی و بفتح اول و در دوم کسی که آزار خورد **تقلان** بالفخ و بالفخ
شزان کران رفتار و بفتح ستمک بیان دستاس و بدین معنی که نیز آمده **تقلان** بالفخ
که ای بار کج زین و مرده و گناه **تقلان** جمع و بالفخ چرمیدن چیزی چیزی
در وزن و کوسند را در او کردن بجهت خیدن کوشش و مالک و فصح
کران شدن بختین متاع مسافر و حشم او و چیزی هیش نگاه داشتنی قال الله
و السلام فی نازککم التمانین **تقلان** مرد کران و کران بودن **تقلان** بالفخ
فبه در کران سرین و آرمیده و آرسنه و شتر آرسنه رفتار **تقلان** بالفخ بختین مرد
و مالک شدن و کم شدن دوست کسی و بی فرزند شدن زن و کم کردن مادر
را **اتل** بالفخ و تشدید لام خاک در جابه کردن و درم و زر ریختن در بوزه و کین
انداختن چاربا و ویران کردن و کونه از نمل الی حدیث یعنی ویران کند صدای علی
ملک او را و بجز اند او را **تقلان** بختین هلاکت است شدن و کم و کم زنده
و بجای قسم شدن و درنگ کردن و تاجر کردن **تقلان** بالفخ شیر یا دوس مردم و
کار گذار و کوفت که بر آب و شیر ریخته شود و جمع ناله است و بالفخ نکر شده **مع اللام**
بر کردن چیزی **تقلان** بختین نشکستن دندان از چو یا شکستن دندان پیش

شدن و هلاک کردن
و افتادن دندانها

نام کوهرت **تقلان** بالفخ و غیره میگویند که آزار فبفاری در مری گویند
تقلان بالفخ لازم شدن بجاری و غمخ شدن بجای و پروی کردن اثر کسی
و بختین مازنده **تقلان** بالفخ بختن کردن و بختین بختن شدن و کنایه
و ادبی و موضوعی بالفخ و تشدید میگویند که آزار و فرام آوردن
و بالفخ و تشدید میگویند بختن پس از آن و بالفخ **تقلان** بالفخ میگویند
خورد و گویند بذاعلی طراف **تقلان** یعنی این چیز است که دست بدان
و این مثل است در چیزی که سهل الاخذ باشد **تقلان** بالفخ و فصح
مع النون تقلان بالفخ فصح حاجم و سبای **تقلان** بالفخ حکم و سطر **تقلان**
الفخ از دما و عمر آنها میماند **تقلان** بختین است و حسن **تقلان** بالفخ
بخت یک مالک رفتنی هشت روز شتر و بالفخ هشت شدن و بخت
گرفتن و همار کردن مع را و بختین **تقلان** بالفخ یک و کران
تقلان هشتاد و شصت بنا کرده فصح و فصحی که از کشتی بر آمد
با او شست و کس بود در او التمانین مرض است و سالکی که علاج
و شوار است شاعر گوید **تقلان** ز لوبی که خیزد ز در التمانین **تقلان**
مشکل بود زیر یک **تقلان** بالفخ با کشتن و نام مولانای حضرت سلامت
پناه صلح است **تقلان** برین ساین که و غیر آن و جوش زدن خون
تقلان بالفخ کویسیت خاقالی گوید **تقلان** جودی بصری دقاقت **تقلان**
مع الواو تقلان بالفخ بسیار کردن و زیاد کردن مال **تقلان** بالفخ
تقلان بالفخ بستان **تقلان** بالفخ کلیمه عربی **تقلان** بالفخ دوها کردن
و دوم شدن و مالک شکر چیزی و طاقه رسته از آن و فی جی جمع و بخت
و تشدید یا جا و کوشیدن دوسال که با در سوم نداشتن باشد و بجای

تقلان بالفخ کویسیت

تقلان بالفخ کلیمه عربی